

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به استدلال به ادله ای بود که برای اثبات این که معاطات مفید ملک اند، اولی سیره بود که مفصل بحث شد
ثبوتش و عدم ثبوتش، حجیت و عدم حجیتش. دوم آیه مبارکه و به تعبیر مرحوم شیخ عموم احل الله البیع بود که ظاهرا مرادش اطلاق
شمولی باشد و إلا لفظی جز الفاظ عموم نیست، البته ما در اصول داریم، این هم که سنی ها هم که الفاظ عموم آوردند گفتند مصدر
محلّی به ال برای عموم است اما ظاهرا مراد آن ها از عموم هم مثل إن الانسان لفی خسر، مثال هم به این آیه زدند، چون بعدش هم
گفتند که إلا الذین چون استثنا کرده

پرسش: این را ذکر کردند؟

آیت الله مددی: بله آمده، در ادات عموم آوردند اما عرض کردم که احتمالا مرادشان معنا عام است و إلا لفظ که الفاظ عموم نیست.
مصدر محلّی به ال برای عموم است.

پرسش: در معالم هم هست ظاهرا، جهت استثنای

آیت الله مددی: در کتب اهل سنت دیدم، من گاهیگاهی چون می ترسم خلط بکنم بین سنی و شیعه، معالم هم درس گفتم اما الان در
ذهنم نیست اما در کتب اهل سنت در ذهنم است، در آن جا دیدم، عاداتا هم مثل معالم از آن ها گرفتند اما انصافا باید مرادشان اطلاق
شمولی باشد نه عموم.

علی ای حال کیف ما کان بنده دیروز عرض کردم که ظاهرا شیخ هم به معنای تصرفات گفته، حلیت تصرفات، البته دیروز با تردید
گفتم، امروز که مکاسب را مراجعه کردیم دیدیم که شیخ مصر است نه این که با تردید، شیخ مصر است و حتی فرمودند که بعضی ها
گفتند مراد از حلیت، حلیت وضعی است و لکن گفتند فیه تامل، خود ایشان مرحوم شیخ قبول نکردند. غرض چون من دیروز جدید

عهد به کتاب مکاسب نبودم با تردید نقل کردم اما امروز مراجعه کردم دیدم نه، ایشان مصر است که مراد از احل الله البیع حلیت تصرفات است.

پرسش: یعنی دلالت التزامی

آیت الله مددی: بله یعنی مطابقی نه به قول خود ایشان

و مرحوم نائینی در تقریراتشان که آمده فرمودند که به قرینه حرم الربا که دیروز شما هم فرمودید چون حرم هم که آمده پس آن جا مراد تکلیف است این جا هم باید تکلیف باشد پس اگر تکلیف باشد می خورد به تصرفا، لکن هم خود آقای خوئی نگاه کردم در تقریراتشان هم مرحوم آقای نائینی، این ها مصراند که نکته ای برای کلام شیخ نیست و ظاهرا حلیت، حلیت وضعی است. همان حرفی که من دیروز عرض کردم چون من امروز دو مرتبه نگاه کردم دیدم که آن چه که در ذهن ما بود دیدیم که این دو بزرگوار هم نوشتند، حالا گفتیم چون خوشم می آید اگر مطلبی را از جایی دیدیم اسناد بدهیم به طرف، این ها همین اشکالی را که من کردم که نکته ای ندارد که حلیت را تکلیفی بگیریم و به تصرفات نسبت بدهیم، خلاف ظاهر آیه مبارکه است. این راجع به آیه مبارکه احل الله البیع که به ذهن ما می آید که اطلاقی نیست، در مقام اطلاق از این جهت نیست و مضافا که بر فرض هم اطلاق ثابت بشود به درد امثال معاطات نمی خورد، اگر بر فرض ثابت بشود جایی که مسلما مفهوم واضح بیع در عرف بوده فقط نکته ای ممکن است شارع تصرف کرده باشد آن را بد نیست، مثلا بیع به معنای تملیک نه به معنای استیلا و نه به معنای تعهد، بیع را به معنای تملیک بگیریم، آن وقت این تملیک را با تمام خصوصیات و ملاحظه این که غرر نباشد فقط به فارسی بگوئید، همان تملیک را به فارسی بگوئید، خب معقول است و عرف هم این را بیع می داند. این جا بخواهیم تمسک به اطلاق بکنیم شاید بد نباشد در این که آیا عربیت شرط است یا نه این اطلاق بد نیست اما این که چیزی مثل معاطات که اصلا جهت بد در آن مختلف است، مثلا یک جهت بحث این بود که انشای بیع را با فعل بکند، خود این محل اشکال است، این جور موارد یا بگوئیم اصلا توش انشا تملیک نیست، استیلاست، این جور

موارد مثل این جور موارد قطعا به آیه مبارکه نمی شود مراجعه کرد و جای رجوع به آیه نیست و این دیگر بحث عامی تا آخر مباحث مکاسب است.

پرسش: پس اطلاق را قبول می کنید

آیت الله مددی: اگر اطلاق را قبول می کنیم این طور که اگر مفهوم بیع عرفی واضحی آن هم نیاییم بگوییم مثلا در قوانین روم باستان قبل از اسلام، عرض کردم قوانین روم باستان احتمالا در سفر هایی که اهل مکه به یمن و شام داشتند چون آن نزدیک روم بوده، مراد من از روم شرقی است، چون ایتالیا در وسط دریای مدیترانه است، این ها بعد از آن جا آمدند به طرف شرقشان، شرق دریای روم همین لبنان و سوریه و ترکیه است، اصطلاحا منطقه ترکیه را که سابقا بیزانس می گفتند این را اصطلاح روم شرقی می گویند، یک روم غربی هست که همان روم اصلی است، روم شرقی هم این یکی است که الان ترکیه است، احتمالا شاید از این تفکرات رومی ها از آن راه به دست قریش و عرب ها برسد، احتمال این هست و عرض کردیم در قوانین روم باستان تعهد بوده، اصلا تملیک نبوده و توضیحاتش گذشت، حالا دیگر تکرارش معنا ندارد. علی ای حال کیف ما کان اما انصافا با مجموعه آیات و روایات و سیره ای که نگاه می کنیم کاملا واضح است که در این محیط بیع به معنای تملیک است و نقطه استیلا نیست، نقطه تعهد نیست، آن وقت اگر جایی شک کردیم قطعا صدق عنوان عرفی بود، تملیک بود، شرایط مقننه شرعی مراعات شده، غرر توش نبود انصافا بخواهیم به ظاهر آیه مبارکه تمسک بکنیم بگوییم خداوند چون حتی اگر قانون اساسی هم قرار داده باشد، البته قانون اساسی نیست، گفتیم به منزله قانون است، حتی به منزله قانون اساسی قرار بدهد این مقدار را می توانیم اثبات بکنیم.

پرسش: تمسک به آن در شبهه مصداقیه است

آیت الله مددی: نه این شبهه نیست

پرسش: در بیع بودنش

آیت الله مددی: نه بیع بودنش هیچ شبهه ای نیست، بله آنی که مالک گفته بما یعتقده الناس بیعا این مشکل دارد چون ممکن است یک چیز هایی مخصوصا در گذشت زمان مردم روی تساهلی که دارند بهش بیع بگویند اما این مضمون مراد از شریعت نباشد، انصافا این مشکل دارد، این عبارت ایشان مشکل دارد اما آنی که کاملا واضح است بیع است تملیک است، فقط فرض کنید نکته عربیت و فارسیت، انصافا تمسک به ظاهر آیه مبارکه به نظر ما در آن جا مشکل ندارد، در معاطات که قطعا مشکل دارد، در معاطات تمسک به عموم آیه به تعبیر مرحوم شیخ برای صحت معاطات قطعا اشکال دارد نه این که احتمالا

پرسش: اگر آیه اطلاق ندارد چرا بتوانیم تمسک بکنیم

آیت الله مددی: عرض کردیم این بحث اطلاق نیست یا به اصطلاح ما این اطلاق تصویری است نه اطلاق تصدیقی، اگر می گوئیم اطلاق ندارد اطلاق تصدیقی ندارد یعنی مقدمات حکمت جاری نمی شود. درست است که ممکن است مقدمات حکمت جاری نشود، مثلا اگر گفت جتنی بماء بگوئیم مقدمات حکمت جاری نمی شود که مثلا آب می خواهد از چشمه باشد یا قنات باشد، بگوید قدر متیقن آب لوله را یم گیرد، آبیث که در پارچ هم هست را می گیرد، این بحث اطلاق نیست..

این نحوه از شمول در قوانین اساسی هم هست، احتیاجی به مقدمات حکمت ندارد، احتیاج ندارد که ما مقدمات حکمت جاری بکنیم.

پرسش: شمول نیست اصلا

آیت الله مددی: اصلا شمول نیست، مدلول لفظ است، این ها اشکال ندارد اما معاطات که قطعا اشکال دارد، حتی اگر اطلاقش هم بود اشکال دارد، چون اصلا معلوم نیست بیع باشد یا تملیک باشد، این که انصافا در معاطات اشکال دارد قطعا اشکال دارد، حتی اگر اطلاق هم داشت، پس این بحثی را که مرحوم شیخ فرمودند و آقایان هم عده ای تعریف کردند مثل مرحوم آقای آقاشیخ محمد حسین اصفهانی انصافا محل اشکال است.

بحث دیگری، دلیل سومی که مرحوم شیخ فرمودند آیه مبارکه إلا أن تكون تجارة عن تراض، البته مثل مرحوم آقای خوئی و مرحوم نائینی ظاهرش این است که قبول می کنند، خیلی هم بحث های کمی دارد، شیخ که اصلا بحث را ندارد، فقط آورده که و یدل علیه

.....

ایضا، اصلا بثحی را مطرح نکرده لکن مثل آقای خوئی چرا، فرمودند که این هم دلالت می کند، البته آقای خوئی در یک جای دیگری، ان چون به ذهنم نیامد اما یک جای دیگری این آیه را بیشتر بحث کردند، آن هم سر کلمه این که مراد بالباطل چیست؟ لا تاكلوا اموالکم بالباطل، یعنی در مقابلش چیزی نباشد، باء باء معاوضه باشد یا باء، باء سببیت باشد، به یک عقد باطل، به یک سبب باطل، بعد هم این که آیا استثناء متصل است یا منقطع است، ایشان یک جای دیگر دارد، این جا متعرض نشدند اما جای دیگر یادم است که در ذهنم می آید، شاید هم در بحث قمار بود، آن جا در بحث قمار در مکاسب محرمه این جا بیشتر شرح دادند آیه را، این جا خیلی کم توضیح دادند، عرض کنم راجع به آیه مبارکه که در سوره نساء است و این عاداتا در میانه های مدینه است. اصطلاح سوره نساء چون احکام زن ها در آن یک مقدار هست به این می گویند، بعید هم نیست می گویند این سوره طلاق هست یا ایها النبی إذا طلقتم النساء آن هم تقریبا بیش از نصفش همین احکام طلاق و اقسام طلاق و مسئله رضاع در آن آمده است، گاهی هم به آن سوره نساء الصغری می گویند، مراد از سورة النساء الصغری سوره طلاق است چون انصافا آن سوره مبارکه هم بیش از نصفش احکام زن هاست، راجع به اقسام احکام زن هاست، تقریبا یک سوم سوره هم نصایح است که آی من قرية إلى آخر، تا این جا جز احکام طلاق است، البته آن جا هم در آن احکامش بحث های فراوانی دارد که جایش این جا نیست. این سوره نساء کبری این است، این آیه مبارکه در سوره نساء کبری است، آیه ۲۹ سوره نساء، بد نیست که حالا که این جا صحبت می کنیم چون در طی تاریخ اسلامی صحبت های شده، دیگر حالا من ندیدم همه اش را بخواهیم بگوییم کی چی گفته، کی چی گفته طول می کشد، بعضی مطالب را مرحوم آقای طباطبائی در تفسیر آیه مبارکه آوردند، حالا همه کلام ایشان را نخوانیم بعضی از مطالب ایشان را متعرض می شوم. عرض کردم مرحوم آقای طباطبائی عاداتا بحث های فقهی را وارد نمی شوند، اصولا در تفسیرشان مقیدند که بحث فقهی محلها الفقه، وارد مباحث فقهی نمی شوند، این جا هم وارد نشدند، به اندازه ای که مربوط به تفسیر آیه باشد متعرض شدند.

در این چاپی که من دارم در جلد پنجم صفحه ۳۱۶ آیه ۲۹ سوره نساء، آیه مبارکه این جور است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ظاهر این تعبیر مخصوصا در مدینه حکم است یعنی ظاهرش قانون است. این تعبیر یا ایها الذین آمنوا و در مدینه ، لا تاكلوا اموالکم باینکم بالباطل، اموالتان را بین خودتان به باطل نخورید. من فقط اشاره می کنم در کتاب فخر رازی آمده لا تاكلوا اموالکم اعم است، چه مال دیگران و چه مال ودتان، مال دیگران مثلا با قمار و این جور چیز ها، مال خودتان به اتلاف و اسراف و تبذیر و این ها، ایشان این جور نوشته که آیه مبارکه اطلاق دارد، چون بعدش هم نوشته و لا تقتلوا انفسکم، این هم اطلاق دارد، چه خودت را بکشی چه دیگران را بکشی، عرض کردم لا تقتلوا انفسکم احتمال دارد که اطلاق توش باشد، علی ما فی روایة. لکن لا تاكلوا اموالکم باینکم بالباطل ککه اطلاق ندارد، ایشان شاید شوخی فرمودند، این شامل اکل مال انسان، این کلمه بینکم دارد خب، لا تاكلوا اموالکم بینکم دارد، انسان مال خودش را اسراف می کند که بینکم نیست.

پرسش: استثنای بعدی هم تاییدش می کند.

آیت الله مددی: نه آن إلا دن تكون تجارة عن تراض، آن وقت آن تفسیر می کند برای باطل، علی ای حال لا تاكلوا اموالکم بینکم، به قول ایشان تازه تجارة عن تراض هم بینکم، بله ظاهر این آیه مبارکه خطاب به جامعه اسلامی به عنوان جامعه است نه خطابات انحلالی، همانی که ما اصطلاحا همیشه بهش عام مجموعی می گوییم، من در مباحث عام عرض کردم اینی که می گویند عام سه تاست، مجموعی و استغراقی و بدلی، این ظاهرا درست نباشد، عام مجموعی عام نیست، عام مجموعی کل است، بله کل که ما داریم تارة اجزا افراد یک ماهیت اند و تارة نه افراد ماهیت های مختلفی اند مثل خانه، یکیش حیاط است، یکیش آشپزخانه است، یکیش اتاق است، یکیش حمام است، وقتی می گوید تمام علمای شهر بیست تا هستند، با قید بیست تا اکرام بکن، این با قید بیست تا این یک کل است، نوزده تا نمی شود، یک کل است لکن اجزای این کل همه باهم نظیر اند، همه با هم مثل هم هستند، افراد یک ماهیت واحد هستند و لذ هم عرض کردیم، کارا هم عرض کردیم ما فعلا شواهدی نداریم که در لغت عرب لفظی برای عام مجموعی وضع کرده باشند، این هم از فوائد این حقیر صاحب تقصیر، برای عام بدلی یا تنوین هست یا آی، اکرم عالما، اکرم آی عالم، برای عام شمولی هم مثل الفاظ العلماء، العقود، الشروط و إلى آخره حتی مفرد محلی به لام، یا لفظ کل، این ها برای عام شمولی وضع شده،

برای عام بدلی وضع نشده، حتی اگر گفت اکرم تمام علما، جمیع علما، باید با یک قرائنی باشد یعنی به عبارة اخرى یک لفظی وضع نشده، باید به صورت ترکیبی بیاوریم یعنی باید با خودمان، به قول بعضی وقتها من می گویم با معنای اسمی آن را روشن بکنیم، با تفصیل مثلا بگوییم اکرم علمای بلد، به حیث که اگر یکی را هم اکرام نکردی هیچ کس را اکرام نکردی، یعنی باید خودمان توضیح بدهیم، اما این که در لغت عرب یک لفظی برای این معنا وضع شده باشد، خوب دقت بکنید، من به ذهنم می آید که نداریم اما گاهی این اراده می شود، مثلا این جا مراد جامعه است، این جا یا ایها الذین امنوا، این مراد جامعه است، چرا؟ چون گفت تاكلوا اموالکم، اگر شما جامعه فرض نکنید من که مال شما را نمی خورم، لا تاكلوا اموالکم مراد از اموال در این جا اموال دیگران، خب اموال دیگران که مال من نیست، تامل بکنید! وقتی می گوید لا تاكلوا اموالکم یعنی من اموال شما نه اموال خودم را، پس اگر می خواهد یعنی آمده جامعه را یک واحد فرض گرفته این مال، مال جامعه است، این طوری فرض کرده و إلا تاكلوا اموالکم، من مال خودم را که می توانم بخورم، اموال خودتان یعنی مال دیگران، مال دیگران که مال من نیست پس این را باید فرض این بکنیم این جا خطاب جامعه است، دقت فرمودید؟ کل جامعه را در نظر گرفته لذا کلمه بینکم را هم بهش اضافه کرده. دقت بکنید، لا تاكلوا اموالکم بینکم، اگر این نکته نبود که اصلا، معنا ندارد که من مال خودم را به باطل بخورم، آنی که معنا ندارد یعنی اموال دیگران، خب اموال دیگران که مال من نیست، پس اموالکم یعنی اموالی که در جامعه اسلامی مال جامعه اسلامی است، مراد این است، لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل پس بنابراین این که در کتاب فخر رازی آمده شامل هر دو می شود به ذهن من که نمی شود، حالا من ذهنیت خودم را عرض میکنم، به ذهن من با کلمه بینکم اصلا خطاب جامعه است و این انحلالی نیست مثل یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلوة نیست، مثل آن انحلالی است یعنی عام شمولی است یعنی کل واحد از مومنین نماز بخوانند، سابقا عرض کردیم ما به طور کلی این نکته را داریم، در روایات هم هست، در قرآن بیشتر، ظاهر خطابات مثل هم اند اما نکات فنیش فرق می کند، مثلا السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما، این خطاب فاقطعوا به کل واحد از مومنین نمی خورد که هر کسی یک سارقی را دید قطع بکند لذا آمدند گفتند فاقطعوا به حکام می خورد یا فاقطعوا می خورد به قضات بنابر این که این وظیفه قاضی است یا وظیفه حاکم است، به اصطلاح ولی امر است.

خود من احتمال دادم که اصلا در این جا مخاطب جامعه باشد مثل این خطاب، فاقطعوا یعنی این وظیفه جامعه است، آن وقت قاضی یا حاکم طبق شرایطی که هست، در هر جامعه ای طبق همان شرایط خاصیش در کیفیت، یک کسی از طرف جامعه اسلامی اقامه حد می کند و إلا مخاطب در آن دیگر انحلالی نیست، یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلوة انحلالی است لکن فاقطعوا ایدیها انحلالی نیست، این معنایش این نیست که هر کسی سارقی را دید دستش را ببرد، یا اگر زنا دید برود حد جاری بکند، آن جا انحلالی نیست، خطاب در آن جا انحلالی نیست، این جا هم همین طور است، لا تاكلوا اموالکم که معنا نمی دهد، اموال یعنی اموال جامعه و إلا اموال مردم که مال من نیست، باید می گفت لا تاكلوا اموال غیرکم، این که می گوید اموالکم یعنی فرد را در نظر نگرفته، جامعه را در نظر گرفته، این مال مال جامعه است، در جامعه که هستید این مالی که مال شماهاست، ما به فارسی شماها می گوئیم، شما نمی گوئیم، مال شماهاست به باطل مصرف نکنید، نخورید، روشن شد؟ پس به ذهن من ظاهر آیه این است، مرحوم آقای طباطبائی من یک اخلاقی دارم که اگر نکاتی را جایی دیدیم ما به افراد نسبت بدهیم، غررمان اگر. ایشان یک نکته لطیفی در این آیه دارد، چون من همه تفاسیر را نمی بینم، بعضی تفاسیر را می بینم، انصافا دیدم نکته ظریفی است که به ذهن ایشان آمده، ایشان می گوید فی الآیه شبه اتصال بما سبقتها، ببینید آیه قبلی که تصادفا ایشان آیه قبلی را هم طولانی آورده، خب این هم خودش یک بحثی است که کیفیت یک سوره واحد چطور تقسیم بندی آیات بکنیم، یک مجموعه آیاتی را ایشان آوردند در این صفحه ۲۶۱ از این چاپ، حالا اول خود آیه چون آیه نساء است، حرمت علیکم امهاتکم، بناتکم و إلی آخر، بعد همین جور صحبت می کند، مثلا فما استمتعتم به منهن، استمتاع را آن ها به معنای مطلق گرفتند، در شیعه به معنای متعه نکاح موقت شده، فأتوهن اجورهن فريضة، اجر آن ها و پولی که آن ها معین کردند، آن ها هم اجور را به معنای مهر گرفتند، مهری که برای آن ها معین شده بدهد، یعنی یک مسئله ای است و لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفريضة، حالا اگر با همدیگر قرار گذاشتید و راضی شدید که مهره ندهد اشکال ندارد، این یکی از مواردی است که در آیه سابق راجع به اکل مال است یعنی مال زن، ببینید این اموالکم یعنی مالی که مربوط به خانم شماست و باید به مهر داده بشود این را بدهید مگر این که تراضی بشود، بعد در آن جا دارد که و أتوهن اجورهن بالمعروف، باز هم در آن جا

دارد که اجر آن ها را به آن ها پرداخت بکنید، پولی که به آن ها هست به آن ها پرداخت بکنید. این آیه دو نکته مالی را متعرض شده است، مرحوم آقای طباطبائی یک استظهاری فرمودند، چون جایی ندیدم من به ایشان نسبت می دهم، و انصافا بد هم نیست، حقا آن یقال، در کتاب فخر رازی انواع، به قول خودش احکام گرفته، حکم یک و دو و سه، نوع ثامن گرفته، به نظر من حرف بدی نیست این حرفی که مرحوم آقای طباطبائی استظهار فرمودند حرف بدی نیست، حاصلش این است که در آن جا بحث اجور را مطرح کرد که اجور را بدهیم، این جا آیه می آید یک بحث کلی مطرح می کند، یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا اموالکم، آن جزئی بود، در مهر بود، آن مال زن است، مال زن را بهش بدهید، در مال زن تصرف نکنید مگر تراضی پیدا بشود إلا ما تراضیت من بعد الفریضة، در غیر تراضی پول او را، اجرت او را یا مهر او را بدهید، این بعد آیه آمد کلی را گفت، یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، انصافا هم بد نیست، قشنگ است، انصافا چون ما هر کسی که تنبهی پیدا بکند، در روایت دارد که الحکمة ضالة المومن، ضاله یعنی گمشده، اینما وجدها اخذها، هر جا پیدا کرد می گیرد، غرض این که و من چون خیلی قائل هستم به این که افراد را احترامشان حفظ بشود، نکته ای را فرمودند به همان ها نسبت بدهیم.

حيث إنها تتضمن النهی عن أكل المال بالباطل و كانت الآيات السابقة متضمنة للنهی عن أكل مهر النساء

انصافا حرف قشنگی است، آیه مبارکه بعد از این که قسمت نساء را آورد، البه لسان آیات لسان مقام جعل است، مقام تشريع است، انصافا هم آیه سابقه هم این، إنما الکلام آیا اطلاق دارد یا ندارد آن دیگر شواهد دیگر دارد که امروز مقداری که به آیه مربوط می شویم را متعرض می شویم.

مطلب دیگگری که در ذیل آیه گفته شده، چون دیگران هم گفتند ایشان هم دارد دیگر وارد بحثش نمی شویم، آن این است که اکل گاهی در لغت عرب به معنای خوردن است که همین حالت معین باشد، البته در خود اکل با این که این مفهوم عرفی واضح است باز هم بین علمای اسلام اختلاف است، کار علما اختلاف است! با این که اکل خوردن یک مفهوم واضحی است، شما یک چیزی را در دهان می گذارید مثلا می جوید، بعد قورت می دهید، این مجموعه است، لکن معذک این ها بحث کردند اگر در دهان گذاشتی نجوید

و قورت دادید، اگر این خوراکی نباشد یک دانه ریگ در دهانتان گذاشتید قورت دادید، از سید مرتضی نقل شده ککه این اکل نیست، روزه را باطل نمی کند و اعجب از تمامی این ها آن چیزی است که از اهل سنت، اصلا اهل سنت اکل را به این معنا نگرفتند، الایصال الی جوف أو إلی مجوف فی الداخل، اصطلاحشان در باب روزه همین است، حالا ما عرض کردیم خیلی به ذهن ما که مفهوم عرفی واضحی دارد، البته این مفهوم عرفی بعضی از مصادیقش اختفا و ابهام دارند، ایصال به معده از طریق دهان مسلما اکل است، حالا از طریق دماغ رساندید آیا این هم اکل است یا نه؟ إلی آخر که من دیگر فروع اکل را در باب روزه را نمی خواهم متعرض بشوم، لکن خوب دقت بکنید در کلمات اهل سنت اصولا اکلی که در این جا در باب روزه مفطر است آن عبارت از این است که ایصال الی الجوف أو مجوف فی الداخل، مثلا کبد مجوف نیست، کبد به اصطلاح قدما غده است، کبد بزرگترین غده ای که در بدن وجود دارد اصطلاحا کبد است، بعدش هم پنکریاس است، این ها به صورت غده در بدن هستند اما معده مجوف است، روده مجوف است اما کبد مجوف نیست، حالا اگر کسی به کسی تیر زد رفت به کبدش خورد می گویند این اکل نیست، اما تیر زد به معده اش خورد می گویند اکل است، مثل همین آمپول هایی که الان می زنند. این را خوب دقت بکنید، این مطلبی که خیلی واضح بود در کلمات اهل سنت با این مشکل برخورد کردند.

پرسش: اماله هم اکل است؟

آیت الله مددی: نه چون به معده نمی رسد، اگر مجوف باشد چرا، جوف است اصلا، پیش ما هم حقنه به مایع مفطر است، جامد نیست، تفصیل هم دارد، علی ای حال کیف ما کان آن ها اکل عبارت از این می دانند ایصال به جوف مثل داخل دهان یا ایصال به مجوف فی الداخل، مثلا فرض کنید تیری بزند که به معده اش بخورد، وارد معده بشود، چون که مجوف است، اما وارد کبد بشود مگر به خاطر شکم، وارد شکم بشود، با قطع نظر از وارد شدن به شکم داخل کبد بشود اکل حسابش نمی کنند اما داخل معده اکل است، انصافا هم خیلی حرف عجیبی است بینی و بین الله، تفسیر اکل به این معنا ایصال الی الجوف او مجوف فی الداخل خیلی پرت و پلاست.

.....

حالا به هر حال یک معنای اکل این است، یک معنای اکل هم مثلاً مال مردم خورد، مطلق تصرفات. آن وقت این مطلق تصرفات هم مثلاً مرحوم آقای علامه دارد ایشان می فرماید و لذلك سمیت تصرف اکلا لکن لا کل تصرف، این را هم من جایی ندیدم لذا به ایشان نسبت می دهند، لا کل تصرف بل التصرف عن تسلط یقطع تسلط الغير علی المال بالتملک و نحوه، جوری تصرف که کسی دیگر نتواند به آن مال مسلط بشود، خوردن را که مثلاً فرض بکنید من سیب را می خورم دیگر کسی نمی تواند آن را مصرف بکند، کانه یُنْفَذه ببسط سلطته علیه، خدا رحمت کند عبارت عربی خیلی سنگین است، و التصرف فيه كما یُنْفَذُ الاکل الغذا بالاکل، این مطلبی که ایشان فرمودند ، آن مطلب اولشان لطیف بود اما متأسفانه این مطلب لطیف نیست، تصدیق این مطلب درست نیست، مراد از تصرف اکل اگر تصرف باشد آن هایی که گرفتند مطلق تصرف است نه تصرفی که مُفْنِیش باشد، مُعْدَمش باشد، حالا فرض کنید مثلاً می گویند مال مردم را خورد، این کتاب مال مردم بود، مال مردم کتاب بود از آن خواند، این که نخورد، با خواندنش هم ببینید در آیه مبارکه لا جناح علیکم أن تاكلوا من بیوتکم و بیوت آبائکم، در آن جا البته کلمه بیوت آمده با این که معلوم است انسان از خانه خودش می تواند بخورد، گفته شده مراد از بیوت بیوت ابناء است یعنی فرزند انسان را مثل خودش فرض گرفته، لا جناح علیکم أن تاكل من بیوتکم نه بیت خود آدم، آن که بیت خود آدم است معنا ندارد، مراد انت و ما لک لابیك، مراد بیوت ابناءکم است، آن وقت آن جا این بحث را دارند، أو بیوت کذا و ما ملکتم مفاتحه، اگر کلید خانه را به شما دادند لا جناح، این مراد از اکل در این جا بعضی ها ملتزم به ظاهرش شدند که اگر کلید دستتان بود رفتید در خانه، غذایی بود می توانید بخورید، بعضی ها هم گفتند مطلق تصرف بود، غذا نیست، استخر هست می توانید بروید در استخر شنا می کنید، وقتی کلید را گرفتید و آن نکته مهمش که مخصوصاً مرحوم سید و علمای دیگر در بحث صلاة در دار غصبی دارند که آیا نماز را هم شامل می شود، لا نأکل علیکم أن تاكلوا، عنوان اکل همان جاست مثل همین عنوان، آن جا هم دقیقاً عنوان اکل است، اگر کسی به شما کلید داد لا جناح علیکم أن تاكلوا، آیا تاكلوا شامل نماز خواندن هم می شود یا نمی شود؟ اگر رفت در این خانه نماز خواند این نماز در دار غصبی است؟ بدون اجازه مالکش نماز خواندید؟ یا نه اکل که جائز شد یعنی تصرفات، یکی از انحاء تصرفات همان نماز خواندن است، نماز هم درست است، نماز دیگر در دار غصبی نیست،

بعید هم نیست عرفا اکل به این معنا باشد، اگر کلید داد مگر چیز هایی که خارج از عرف باشد، و إلا کلید خانه را به شما داد استخر داشت ظاهرا شنای در استخر هم

پرسش: هست اما نه با این عنوان، مثلا اکل واقعا شامل استخر هم می شود؟

آیت الله مددی: بله خب، حالا فرض کنید مثلا غیر از اکل نشستن، خوابیدن، چیزی بوده مثلا کتابی آن جا بوده مطالعه بکنند، این تعبیر ایشان که اکل کل تصرف نیست بلکه تصرفی که مفنی باشد، معدم باشد، این مطلب مرحوم آقای، این چون من فعلا ندیدم، اگر جای دیگر بعد ها دیدید فعلا در فخر رازی و این ها که نگاه کردم این بحث را ندارند که مراد از اکل کل تصرف نباشد، تصرفی که عن تسلط یقطع تسلط الغير، مراد از اکل این است، این فکر نمی کنم، در آیه دیگر هم مراد این نیست.

پرسش: ایشان نمی گوید معدم است، می گوید یک جوری تصرف بکنی که دیگری نتواند تصرف بکند، نمی گوید معدم، کتاب را دارد می خواند از بین هم نبرده کتاب را، ولی نمی گذارد من بردارم بخوانم، دست خودش گرفته

آیت الله مددی: چرا نشود؟ می تواند بیاید ازش بگیرد، مثل غذا، خودشان نوشته کانه ینفذه کما ینفذ الاکل الغذا، مثل این که شما غذا را می خورید کسی که نمی تواند بخورد،

پرسش: تسلط آن صاحب را بحث می کند

آیت الله مددی: حتی تصرف صاحب، تصرف صاحب یا غیر صاحب، اولاً ایشان غیر دارد، یقطع تسلط الغير، بله این قطع نمی کند، مفنی را من گفتم، ایشان تعبیر مفنی نکرد، این که قطع بکند می گوید باید مثل خوردن، تصرفی که مثل خوردن است، چطور شما سیب را می خورید دیگر تمام می شود و کس دیگر نمی تواند آن را بخورد اما در اکل این نیست، من می خواهم بگویم اکل این نیست، لا جناح علیکم أن تاكلوا من بیوتکم أو بیوت آبائکم، ما ملکتم مفاتیحه، آن ظاهرش مطلق است

پرسش: اگر دو نفری کتاب را خواندن باز اکل است

آیت الله مددی: بله چه فرق می کند؟ اکل یعنی تصرف، کنایه از آن است، حالا این گاهی این جوری می شود که گاهی اوقات یک مفهومی را می آورد آن درجه اعلایش اما درجات پایین هم تحت نظر است، آن درجه اعلائی تصرف مفنی است اما مراد مطلق تصرف باشد.

به هر حال چون من این مطلب را جایی ندیدم که ایشان فرمودند قدس الله سره، من برای احترام ایشان خواندم لکن به ذهن من می آید در شواهد قرآنی که ما کلمه اکل داریم، حتی در این جا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، این لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل شامل آن مثلا اجاره، اجاره هم اکل مال به باطل نیست، حالا تجارت را کار نداریم، اجاره، فرض کنیم مثلا غصب مال کسی، آن باطل است، غصب مال کسی اگر کرد ولو مفنی نبود، کتاب کسی را گرفت رفت مطالعه کرد بهش رد بکند، باز هم این اکل مال به باطل است، علی ای حال من فکر می کنم اکل کنایه باشد از تصرف، مطلق تصرف، این خصوصیتی که ایشان فرمودند که یقطع تسلط الغیر، این فکر نمی کنم.

بعد ایشان می فرماید و الباطل من الافعال، کلمه باطل را شرح دادند که من إن شا الله بعد شرح می دهم، یک نکته ای دارد، بعد ایشان می فرماید و فی تقييد قوله تعالى لا تاكلوا اموالکم بقوله بینکم الدال على نوع تجمع منهم على المال و وقع المال فی وسطهم، این کلمه بین که این جا آمده مراد حالت اجتماعی است، حالا ایشان تعبیر وسط کرد، اشعار أو دلالة بكون الاكل المنهى بنحو ادارته فيما بینهم، مراد این چرخش مال، و نقله من واحد إلى آخر بالتعاور و التداور، تعاور ظاهرا عاریه داشتن، فتفید الجملة أعنی قوله لا تاكلوا اموالکم بعد تقييدها بقوله بالباطل النهی عن المعاملات الناقلة التي لا تسوق المجتمع الى سعادته و نجاحه، حالا اگر به جای این مختصر می فرمود همان راهی را که ما عرض کردیم، ظاهرا آیه مبارکه ناظر به یک حالت اجتماعی ای است که در جامعه هست پس این مراد اینی که در کتاب فخر رازی آمده شامل اکل شخص برای مال خودش هم بشود نمی شود، این قسمت را شامل نمی شود. ظاهرا ناظر است به آن مطالبی که بین جامعه است یعنی آیه مبارکه ناظر مثلا به این نیست، من باب مثال می خواهم بگویم بروید

.....
مال کسی را خراب نکنید، این نیست، ظاهراً یک نوع گردش مالی است بینکم، بینکم گردش مالی ای که باطل باشد این درست

نیست، فردا توضیحات بیشتر عرض می کنم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين